



کودتای 28 مرداد 1332 در ایران (2)

یرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه (Science and Society)، نیویورک، تابستان 2001

ترجمه لطف الله میثمی

(چشم انداز ایران ، شماره 25 ، فروردین 1383)



کودتای 28 مرداد 1332 در ایران (2)

یرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه، (Science and Society)

نیویورک، تابستان 2001

اشاره: درحالی که پنجاه سال از کودتای 28 مرداد 1332 می گذرد، هنوز نکات بسیاری در مورد این کودتا، نقش دستگاه های اطلاعاتی امریکا و انگلیس و دست های مرموز ایرانی ناگفته مانده است. به همین دلیل مطالعه تحقیقات و نوشته های مستندی که به زوایای تاریک این کودتا پرداخته اند، ضروری می نماید. متن حاضر، ترجمه ای است از مقاله ای که توسط آقای یرواند آبراهامیان، نویسنده کتاب "ایران بین دو انقلاب"، به رشته تحریر درآمده است. وی در این متن، تحقیقات گسترده ای از کتب گوناگون و همچنین اسناد معتبر و مهمی که تاکنون در دسترس قرار گرفته انجام داده است و تقریباً برای هر گزاره ای به یک سند اشاره نموده که عمده آنها اسناد وزارت خارجه انگلستان است که با عنوان (F.O) در متن انگلیسی ذکر شده است. برای جلوگیری از اطاله مطلب از آوردن آنها خودداری می شود. فرمولی که در کودتای 28 مرداد 1332 به کار گرفته شد، در ابتدای انقلاب اسلامی نیز در حال پیاده شدن بود. (حسین آبادیان، بقایای در برابر انقلاب، روزنامه شرق، 29 آبان 1382) این فرمول "جنگ سرد" امروز نیز همچنان زنده و فعال است و سیاستمداران کنونی نیز باید به آن توجه داشته باشند. مرحوم مصدق، جریان "راست در ایران" را جریانی کودتایی، نفتی و سلطنتی می دید، مثلی که دارای اضلاع نفت، اسلحه و سرکوب می باشد. این سرکوب شامل سرکوب سیاسی، نظامی، کودتا و جنگ داخلی است.

این ترجمه را به طراحان راهبردی ایران تقدیم کرده و مطالعه آن را به تمامی علاقه مندان و خوانندگان نشریه توصیه می نمایم.

لطف الله میثمی

مقدمات کودتا

امیدهای بریتانیا برای به راه انداختن کودتا با انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری در نوامبر 1952 تقویت شد. دولت جدید، برخلاف دولت پیشین امریکا، واهمه چندانی برای سرنگون ساختن حکومت کشورهای دیگر از خود نشان نمی داد و از همراهی با شرکت های نفتی نیز ابا نداشت. یک عامل شخصی نیز دولت جدید را به بحران ایران ربط می داد، چون جان فاستر دالس، وزیر خارجه و آلن دالس، رئیس سیا از قدیم جزو اعضای یک دفتر وکالت بودند که دفاع از منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را در ایالات متحده برعهده داشت.

نخست، وزیر خارجه امریکا با آنتونی ایدن، وزیر خارجه دولت چرچیل برای بحث درباره مسئله ایران ملاقات کرد. یک هفته بعد MI-6 همین موضوع را با رئیس بخش خاورمیانه سیا مورد بحث قرار داد. آیزنهاور، اندکی پس از

انتخاب خود به ریاست جمهوری، ایدن را به کاخ سفید دعوت کرد تا برای حل معضل به دنبال راه‌های ابتکارآمیزتری بگردند.

مطابق سند ویلبر، نتیجه این ملاقات چراغ سبزی بود برای سیا و MI-6 جهت به راه انداختن جنگ انگلیسی‌ها طرحی را با عنوان عملیات چکمه (Boot) ارائه کردند. امریکا نیز پروژه‌ای را که از سال 1948 و با هدف مقابله با حزب توده روی آن کار کرده بودند در جلسه معرفی نمودند. از ادغام این دو طرح، نقشه عملیات موسوم به آژاکس (Ajax) به وجود آمد. آنها نخست مرکز عملیات خود را در لندن قرار دادند و سپس به دلیل امکان ارتباط آسان‌تر با انگلستان و ایران، این مرکز به قبرس منتقل شد. نقشه نهایی در اول ژوئیه به تأیید چرچیل و در 11 ژوئیه به امضای آیزنهاور رسید. کرمیت روزولت که فارسی بلد نبود و با ایران نیز آشنایی کمی داشت، به عنوان رهبر عملیات محلی برگزیده شد. او می‌توانست بدون شناخته شدن به ایران سفر کند؛ به عنوان یک امریکایی به راحتی به سفارت آن کشور دسترسی داشت و به عنوان نوه تئودور روزولت و برادرزاده فرانکلین روزولت می‌توانست به عنوان نماینده رئیس‌جمهور امریکا با شاه صحبت کند. انگلیسی‌ها به سهم خود امکانات ارزشمندی را در اختیار کل عملیات گذاشتند. اولاً، آنها از نیروهای کارآموده‌ای برخوردار بودند که با ایران آشنایی کامل داشتند. این افراد عبارت بودند از لین پیم (Lane Peyman)، دیپلمات گوشه‌گیر و مسئول میز ایران در وزارت خارجه انگلستان از اواخر دهه 1930. در سال 1952، شاه از این موضوع ابراز نارضایتی کرد که پیم در سال 1941 شخصاً طراحی عملیات برکناری پدر وی از سلطنت را برعهده داشت. عوامل دیگر عبارت بودند از نورمن داری شایر (Norman Darbyshire)، یکی از جاسوسان قدیمی MI-6 و مسلط به زبان فارسی که بیشتر مدت زمان جنگ جهانی دوم را در ایران حضور داشت؛ سرهنگ جفری ویلر (Geaffrey Willer) که از دهه 1920 مرتب به ایران سفر کرده بود و در مذاکرات اخیر نفتی نیز نقش مترجم را ایفا کرده بود؛ رابین زانر (Robin Zahner)، وابسته خبری و متخصص عرفان اسلامی که بعدها به مقام استادی دانشگاه آکسفورد در زمینه مذاهب و اخلاق شرقی رسید؛ و البته خانم پروفیسور لمبتون در لندن که همچنان بر ضرورت سرنگون کردن مصدق اصرار می‌ورزید. وودهاوس (Woodehouse) رئیس عملیات MI-6 در تهران متخصص مسائل ایران نبود، اما از جنگ‌های داخلی یونان تجربیات بسیاری آموخته بود.

دوم آن‌که، انگلیسی‌ها یک شبکه غیررسمی را در داخل نیروهای مسلح اداره می‌کردند. از زمان جنگ دوم، این شبکه از میان افسران محافظه‌کار که عمدتاً به خانواده‌های اشرافی تعلق داشتند، تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از: ژنرال حسن عرفا، ژنرال [سرهنگ] تیمور بختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلانشاه و از همه مهم‌تر، سرهنگ حسن اخوی که سال‌ها رئیس اداره اطلاعات ارتش بود. این شبکه، عمدتاً از طریق سرهنگ اخوی، اعضای خود را به رده‌های بالاتر ارتقا می‌داد، چپ‌گراها را از پست‌های حساس کنار می‌زد و مسائل نظامی را خصوصاً در رابطه با گرایش‌های سیاسی دیگر افسران مطلع می‌نمود. بدین ترتیب، MI-6 مجموعه اطلاعات کاملی از وضعیت نظامیان را گردآوری کرده بود که سیا اصلاً از آن بی‌بهره بود. براساس گزارش ویلبر، قسمت اعظم تمهیدات سیا و MI-6 در لندن شامل مطالعه این پرونده‌ها می‌شد. درس روشنی که ویلبر از کل عملیات گرفت آن بود که اگر سیا بخواهد کودتاهای مشابهی را در دیگر نقاط جهان تدارک ببیند، نخست باید شمه‌ای از زندگی نظامیان محل کودتا را گردآوری نماید. به گفته وی، سیا باید اطلاعات تفصیلی شخصی، ولو اطلاعات پیش پا افتاده نظامیان را در اختیار داشته باشد تا دقیقاً بداند که افسر مربوطه کیست، چه چیزی موجب خشنودی وی می‌شود، دوستان وی چه کسانی هستند و امثال آن.

سوم آن‌که، انگلیسی‌ها دوستانی در رده‌های بالای دولت ایران داشتند: ارنست پرون (Ernst Perron) دوست دوران کودکی شاه در سوئیس (پرون در کاخ سلطنتی اقامت دائم داشت)؛ سلیمان بهبودی، رئیس تشریفات دربار؛ شاپور ریپورتر (Shapour Reporter)، یک زرتشتی اهل دهلی که در تهران به عنوان مشاور سفارت هندوستان کار می‌کرد و خبرنگار ویژه تایمز لندن بود و در ضمن به ملکه ثریا به طور خصوصی درس انگلیسی می‌داد (اندکی پس از کودتا وی از دربار انگلستان مقام شوالیه گرفت)؛ آیت‌الله محمد بهبهانی، فرزند روحانی مشهور که انقلاب 1905 را رهبری کرده بود و از همه برجسته‌تر، سیدضیابطباطبایی، رهبر حزب اراده ملی که علناً از انگلستان طرفداری

می‌کرد. سیدضیا فعالیت خود را در سال 1919 به‌عنوان یک روزنامه‌نگار طرفدار انگلستان آغاز کرد. در کودتای 1921 شرکت نمود و مدت کوتاهی پیش از آن‌که به دستور رضاشاه تبعید شود، به‌عنوان نخست‌وزیری رسید. از سال 1941، سفارت انگلستان اغلب وی را برای تصدی پست نخست‌وزیری معرفی می‌کرد، ولی شاه از جاه‌طلبی‌های وی می‌ترسید. با این حال، تا سال 1953 شاه با وی ملاقات‌های هفتگی ترتیب می‌داد تا مراتب ارادت خود را به انگلیسی‌ها ابراز کند.

چهارم آن‌که، انگلیسی‌ها عواملی هم داشتند که اگرچه نقش آنها چندان مشهود نبود، اما از جایگاه حساسی برخوردار بودند. این عوامل عبارت بودند از برخی روسای قبایل بختیاری، بویراحمدی، ذوالفقاری، خمسه، مقدم و قبایل عرب (بختیاری‌ها به‌تنهایی می‌توانستند 10 هزار مرد مسلح را وارد صحنه کنند). دیگر عوامل انگلستان عبارت بودند از سردبیران سه روزنامه پرسروصدای "داد"، "آتش" و "فرمان" و برادران رشیدیان که واردکننده کالاهای انگلیسی و تأمین‌کننده بودجه حزب اراده ملی بودند. (سفارت انگلستان از آنها به‌عنوان دوستان وفادار و حقیقی یاد می‌کرد که همواره به‌دنبال کسب فرصت‌های تجاری بودند). برادران رشیدیان نیز به نوبه خود رابط‌های خوبی در بازار داشتند؛ افرادی همچون شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ، خطرناک‌ترین رهبر دسته‌های اوباش؛ و کسبه قدیمی در اصناف قصابان، نان‌وایان و قنادها و همچنین روحانیون میان پایه وابسته به گروه محافظه‌کار مجاهدین اسلام و گروه فداییان اسلام.

طبق تخمین وودهاوس، برادران رشیدیان هر ماه دست‌کم ده‌هزار پوند خرج این روحانیون، سیاستمداران و سردبیران روزنامه‌ها می‌کردند. دست آخر این‌که، ژنرال زاهدی، وزیر سابق کشور دولت مصدق از اکتبر 1951 به انگلیسی‌ها چراغ سبز نشان داده بود. زاهدی خود را به‌عنوان بهترین نامزد رهبری کودتا شناساند که از حمایت افراد زیادی در ارتش برخوردار بود. اگرچه ادعاهای وی تا حدود زیادی توخالی از آب درآمد، اما در عین حال تعدادی از نظامیان که در زمان جنگ به‌دلیل ارتباط با آلمان نازی در حبس بودند از او طرفداری می‌کردند. او در سازمان افسران بازنشسته نیز متحدانی داشت که اکثریت اعضای آن به‌تازگی از ارتش پاکسازی شده بودند. با این حال، قدرت اصلی زاهدی در میان شاخه مذهبی جبهه‌ملی نهفته بود: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته جنبش ملی‌گرای ایران (کاشانی و زاهدی در زمان جنگ در یک اردوگاه اسیر بودند)؛ سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس یعنی مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده.

در سال 1952، رابطه میان شاخه‌های سکولار و مذهبی جبهه‌ملی به‌دلیل اختلاف بر سر چند موضوع تیره شد: تفسیر قوانین قرآنی، حق رأی بانوان، مالیات بازاریان، فروش مشروبات الکلی و تعیین متصدیان برخی پست‌های عالی، خصوصاً وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش.

بدین ترتیب، سفارت انگلستان تماس‌های خود را از طریق زاهدی و سیدضیا و برادران رشیدیان با این افراد حفظ کرد. در ماه می 1952، زائر چنین گزارش داد:

"مذاکره با دفاع همه‌جانبه پرون از سیاست هوشمندانه شاه به پایان رسید. او ادعا نمود که شاه توانسته کاشانی، مکی و بقایی را از مصدق جدا کند و به یمن این سیاست شاه، جبهه‌ملی عملاً موجودیت خود را از دست داده است. من با این عقیده مخالفت نکردم، ولی باید در سوابق، نظر خود را چنین بیان کنم که جداسدن کاشانی و مکی دلایل دیگری داشت و زمینه این دلایل را برادران رشیدیان فراهم نمودند."

ازسوی دیگر، امریکایی‌ها نیز سهم خود را به کودتا پرداخت نمودند. مهم‌ترین آورده آنها ساختمان سفارتخانه بود. پس از اکتبر 1952 – یعنی زمانی که مصدق با استناد به مداخلات انگلستان در امور ایران، روابط دیپلماتیک با لندن را قطع کرد – اهمیت ویژه‌ای پیدا نمود.

طبق محاسبه وزارت خارجه انگلستان، تعداد پرسنل برخوردار از وضعیت دیپلماتیک در سفارت ایالات متحده به 59 تن می‌رسید، درحالی‌که این رقم در مورد سفارت شوروی 21 نفر، سفارت فرانسه 9 نفر و سفارت خود آن

کشور پیش از تعطیلی 21 نفر بود. روشن بود که افراد سیا در سفارتخانه با عناوین معمول وابسته فرهنگی، مطبوعاتی، امور کار و تجاری حضور دارند. امریکایی‌ها همچنین 123 مشاور نظامی در ارتش و ژاندارمری داشتند. این نیروها که از سال 1942 مأموریت خود را در ایران آغاز کردند، تحت رهبری ژنرال رابرت مک‌کلور (Mc Clure) متخصص جنگ‌های روانی بودند که به‌تازگی از کره به ایران اعزام شده بودند. این افراد با افسران عملیاتی به‌طور روزانه ارتباط برقرار می‌کردند و خصوصاً با فرماندهان رسته‌های تانک در تماس بودند. از سال 1946، پنتاگون به‌طور منظم شروع به صدور تانک به ایران کرد. فقط در سال 1952، 42 تانک شرمین به ایران صادر و حدود 300 افسر ایرانی برای آموزش‌های مربوطه به امریکا اعزام شدند. سفارت امریکا در سال 1952 با خوشحالی گزارش کرد که حتی افسران دست‌چین شده توسط دولت مصدق نیز به مستشاران امریکایی دوستی و وفاداری نشان داده‌اند. مک‌کلور و همکارانش در مراحل تدارک کودتا با افسران کلیدی ارتش - حتی ژنرال تقی ریاحی رئیس ستاد مشترک و مورد اعتماد مصدق - تماس گرفتند.

متخصص اصلی سیا در امور ایران ویلبر بود. او که اغلب به‌عنوان "جاسوس جنتلمن" شناخته می‌شد، درحقیقت یک مأمور مخفی حرفه‌ای بود که از دهه 1930 تحت عناوین مختلف - از قبیل باستانشناس، متخصص تاریخ هنر و کارشناس نسخ جعلی - به خاورمیانه سفر می‌نمود. موفقیت قبلی وی این بود که شاعر معروف ایرانی و مقیم مسکو به‌نام لاهوتی را تا دم مرگ پیش ببرد. ویلبر خاطرات وی را جعل نمود و منتشر ساخت و ادعا کرد که این خاطرات به‌صورت مخفیانه از مسکو ربوده شده است. لاهوتی خوش‌شانس بود که از جنون دشمن‌ستیزی استالین جان سالم به‌در برد.

سیا در تهران یک مأمور جوان به‌نام ریچارد کاتم (Cottam) نیز داشت. این جوان با استعداد بعدها استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا شد. او اطلاعات مختلفی را نه‌تنها در مورد حزب‌توده بلکه درخصوص حزب زحمتکشان بقایی و حزب دست‌راستی افراطی آریا و سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران) جمع‌آوری کرده بود. این دو حزب اخیر- که احزاب بسیار کوچکی بودند - در تقلید از نازی‌ها با یکدیگر رقابت می‌نمودند و خصوصاً با یهودیان و کمونیست‌ها ضدیت شدید نشان می‌دادند. رهبران این احزاب نیز در زمان جنگ با زاهدی محبوس بودند. کاتم همچنین مقالاتی را برای چاپ در روزنامه‌های مزدبگیر به رشته تحریر درمی‌آورد. در یکی از این مقالات ادعا شده بود که فاطمی قبلاً محکوم به سوءاستفاده از اموال شده، به همجنس‌بازی معروف است و دین خود را به مسیحیت و همچنین به بهائیت تغییر داده است. این اتهامات فاطمی را در دید بنیادگراها دست‌کم به سه بار اعدام محکوم می‌نمود. جای تعجب نیست که فداییان اسلام سعی کردند وی را به قتل برسانند. سیا همچنین بی‌علاقه نبود که برای مصدق اصل و نسب یهودی دست و پا کند.

سازمان سیا دست‌کم چهار مأمور محلی مهم داشت: سرهنگ عباس فرزندگان، احسان لنکرانی و دو جاسوس معروف به برادران بسکو (Boscoes). سرهنگ فرزندگان که افسر ستاد بود به تازگی پس از گذراندن دوره فشرده عملیات مخفی در واشنگتن، به ایران بازگشته بود. فرزندگان پس از کار در ستاد مشترک، بیشتر افسران عملیاتی در تهران را می‌شناخت. لنکرانی از فعالان حزب‌توده بود که مشکل موادمخدر داشت. اگرچه او در رده رهبران حزب حضور نداشت، اما از یک خانواده سرشناس بود و به‌عنوان یک انقلابی افراطی شناخته می‌شد. به عبارت دیگر، او بهترین نامزد برای جاسوسی بود. برادران بسکو که ویلبر آنها را کیوانی و جلالی می‌نامید، به احتمال زیاد همان فرخ کیوانی و علی جلالی بودند. نفر اول خبرنگار روزنامه اطلاعات و نفر دوم رابط روزنامه دیلی تلگراف بود و همچنین مجله ایران‌پرستان را منتشر می‌ساخت. این دو نفر با باشگاه ورزشی تاج و همچنین با وزنه‌برداران، لوطی‌ها و چاقوکشان عضو زورخانه‌های سنتی ارتباط داشتند. آنها وجوه دریافتی از سیا را نه‌تنها در روزنامه‌های خود بلکه در دیگر روزنامه‌ها از قبیل کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوانان خرج می‌کردند. روزولت در خاطرات خود به این نکته اشاره می‌کند که سیا از برادران بسکو خواسته بود که در روز ورود هریمن به تهران در ژوئیه 1951 به گردهمایی حزب‌توده حمله کنند. نکته‌ای که وی نگفته آن است که حمله مزبور منجر به تلفات سنگین شد و از طرفداران حزب نازی در آن استفاده به عمل آمد.

دست آخر این که، سیا موفق شد در میان عناصر مذهبی جبهه ملی نیز با افرادی ارتباط برقرار کند. در نوامبر سال 1951، کاردار سفارت انگلستان گزارش داد که کاشانی پس از سنجیدن کامل جوانب اوضاع، هم با سفارت آمریکا و هم با شاه ارتباط برقرار کرده است. وزارت خارجه انگلستان از منابع دیگر شنیده بود که حزب زحمتکشان بقایی از آمریکایی ها وجوه مخفیانه دریافت می کرد. در هفته کودتا، سیا آن قدر پول خرج روحانیون [درباری] کرد که اصطلاح "دلارهای بهبهانی" رواج یافت و قیمت ارز در بازار سیاه به یک سوم تنزل پیدا کرد.

سیا و MI-6 برای تدارک کودتا با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند تا اراده شاه را تقویت نمایند. آنها نمایندگان بلندپایه ای را به ملاقات وی می فرستادند تا به وی اطمینان دهند که اجرای کودتا امکان پذیر است و دو کشور به طور کامل از آن حمایت می نمایند. سرهنگ اخوی، رئیس سابق اطلاعات ارتش، فهرستی از افسران کلیدی مایل به شرکت در کودتا را به شاه داد. خواهر قدرتمند وی، شاهزاده اشرف به اصرار آلن دالس از سوئیس به ایران بازگشت تا پیام های لندن و واشنگتن برای شخص شاه را به سمع وی برساند. روزولت چندین نوبت به طور مخفیانه وارد کاخ شد تا از طرف آیزنهاور شخصاً به شاه اطمینان بدهد. در همین راستا، ژنرال نورمن شوارتسکف که از سال 1942 تا 1949 هدایت تیم مستشاران آمریکایی در ژاندارمری ایران را به عهده داشت، در اوایل ماه آگوست به تهران برگشت تا به شاه بیشتر اطمینان بدهد. او همچنین از فرصت استفاده کرد و به ملاقات شاگردان خود رفت تا مطمئن شود که آنها از توان خود برای تقویت کودتا استفاده می کنند.

اگرچه انگلیسی ها و آمریکایی ها، تردیدهای شاه را به شخصیت هملت گونه وی نسبت می دادند، اما او برای تردید، دلایل موجه داشت. او می خواست نسبت به حمایت افسران اطمینان کامل حاصل نماید. او همچنین از آمریکا تعهد می خواست که پس از کودتا در حد وسیع به ایران کمک کند و همچنین قرارداد جدید نفت به گونه ای بسته شود که ظاهر آبرومندانه ای داشته باشد. در سال 1949، پس از سوء قصد به جان شاه، او خود یک کودتای کوچک به راه انداخت و با تشکیل مجلس موسسان و با تغییر قانون اساسی و تحکیم امتیازات سلطنتی، بیشتر مخالفان را دستگیر نمود، اما پس از آن آمریکایی ها کمک های خود را قطع نمودند و به انگلستان نیز قرارداد آزاردهنده الحاقی را پیشنهاد کردند. در نقشه کودتای آژاکس فقط از قول ارسال کمک های کافی از سوی آمریکا صحبت شده بود، اما قرار بود انگلستان نیز تضمین کتبی بدهد که در فضای حسن نیت و انصاف، در کوتاه ترین زمان درخصوص نفت با ایران به تفاهم برسد.

نکته آخر این که شاه اطمینان می خواست که زاهدی خود در آینده به یک تهدید مبدل نشود. زاهدی پیشنهاد کرد که استعفانامه خود را بدون قید تاریخ امضا نماید. شاه با دریافت این تضمین ها، امضای خود را پای کودتا گذاشت اما با یک شرط مهم. او از امضای فرمان ملوکانه عزل مصدق از نخست وزیری خودداری نمود. او می خواست در صورت شکست کودتا، قادر به انکار نقش خود باشد. ویلبر مجبور شد امضای او را جعل کند، به عبارت دیگر، پوشش قانونی کودتا یک سند فاقد اعتبار قانونی بود.

کودتا

در ماه های منجر به کودتا، بریتانیا و ایالات متحده جنگ روانی خود را تشدید کردند و تلاش نمودند تا با تبلیغات خود دولت مصدق را از هر طریق ممکن، تضعیف نمایند. در میان اتهامات وارده به دولت مصدق می توان به تمایلات کمونیستی، تهدید اسلام، ایجاد اغتشاش عمومی، قدرت دادن به سیاستمداران نادرست و هدایت عمدی کشور به سمت آشفتگی اقتصادی اشاره نمود. به گفته تایم، آیزنهاور اعلام نمود که تا زمان حل اختلاف میان مصدق و انگلستان، آمریکا مایل به خریدن نفت ایران و ارائه کمک های اقتصادی به این کشور نیست. سفارت آمریکا این اعلام نظر را به عنوان یکی از ترفندهای شوک درمانی توصیف کرد. تلاش برای بی ثبات کردن دولت محدود به فعالیت های تبلیغاتی نبود. قبایل محلی به طور مخفیانه اسلحه دریافت می کردند. از آن هم بی سروصدا تر، یک گروه مسلح - متشکل از افسران بازنشسته وابسته به زاهدی و بقایی - ژنرال محمد افشارطوس، رئیس پلیس مصدق را

ربودند. چند روز بعد، جنازه وی که به شدت شکنجه شده بود در اطراف تهران کشف گردید. این اقدام یک ضربه کاری به دولت بود و هشدار واضحی برای دیگر افسران به حساب می آمد. در عین حال، وجود بی ثباتی را به همگان القا می نمود و بالاخره این که شایعاتی به راه افتاد در این خصوص که افراد بعدی فهرست چه کسانی هستند. هنگامی که مصدق از حضور در انتظار عمومی خودداری کرد و در عوض از منزل خود به اداره امور دولت پرداخت، رسانه های غربی ادعا کردند که او دچار بیماری ترس و توهم شده است. یکی از یادداشت های وزارت خارجه با بیانی ابهام آمیز عنوان می نمود: "این داستان جالبی است که گفته شود کمونیست ها قصد جان مصدق را کرده اند و می خواهند تقصیر آن را به گردن انگلستان بیندازند."

در همین راستا، لنکرانی منزل یکی از روحانیون برجسته را بمب گذاری نمود و شبنامه هایی را به نام حزب توده برای دیگران فرستاد که نوید ظهور یک جمهوری نوین و بدون خدا را می داد. این کار برخی را به وحشت انداخت که در میان آنها رهبران آینده جمهوری اسلامی نیز بودند. ویلبر همچنین در گزارش خود نوشته است که مقالات مناسب ابتدا در روزنامه های غربی و سپس دوباره در روزنامه های ایرانی به چاپ می رسید. نشریاتی همچون نیوزویک جنجال به راه انداختند که کشور در آستانه افتادن به دام کمونیست هاست. آنها ادعا کردند که حزب توده به جبهه ملی نفوذ پیدا کرده و اعضای کلیدی دولت یعنی فاطمی، عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری و دکتر مهدی آذر، وزیر آموزش و پرورش را بطان مخفی حزب توده هستند؛ مصدق به زودی با شوروی معامله خواهد کرد و اگر این اتفاق نیفتد، حزب توده شورش مسلحانه به راه خواهد انداخت.

دولت های امریکا و انگلستان می دانستند که مصدق نسبت به شوروی به اندازه غرب بی اعتماد است. در واقع آنها اغلب از این بی طرفی مصدق ابراز نارضایتی می نمودند. آنها به خوبی آگاه بودند که طرفداران مصدق، ملی گرایان افراطی هستند (پس از کودتا تعدادی از آنها در ایالات متحده سکنه گزیدند). آنها همچنین آگاه بودند که اگرچه حزب توده بزرگترین سازمان سیاسی ایران است، اصلاً در موقعیتی قرار ندارد که بتواند قدرت را تصاحب کند. اگرچه حزب توده 20000 عضو رسمی و 110000 طرفدار داشت، این تعداد در مقابل قبایل مسلح و ارتش 129000 نفری ایران تعداد قابل ملاحظه ای به شمار نمی آمد. علاوه بر آن، انگلیسی ها و امریکایی ها به اندازه کافی اطلاعات داخلی از حزب داشتند که بدانند توده برنامه ای برای به راه انداختن شورش مسلحانه ندارد. در آغاز بحران، هنگامی که دولت ترومن تصور می نمود امکان مصالحه وجود دارد، آپسون بر خطر کمونیسم تأکید داشت و هشدار داد که اگر به مصدق کمک نشود توده قدرت را به دست خواهد گرفت. وزارت خارجه انگلستان به وی پاسخ داد که توده یک تهدید واقعی نیست؛ اما در اوت 1953، هنگامی که وزارت خارجه این ادعای دولت آیزنهاور را تکرار می نمود که ممکن است توده قدرت را به دست بگیرد، آپسون پاسخ می داد که چنین خطری وجود ندارد.

آپسون به حد کافی صداقت داشت که اعتراف کند مسئله حزب توده فقط یک پوشش برای مخفی کردن حقیقت بوده است. نقشه کودتا بسیار ساده بود. در نیمه های شب، سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد سلطنتی که 700 نیرو در اختیار داشت می بایست یک خودروی زرهی، شش افسر و دو کامیون سرباز را با خود برمی داشت و در یک عملیات زنجیره ای، رئیس ستاد مشترک و وزیر اصلی کابینه را - که بیشترشان در شمال تهران و نزدیک پادگان گارد منزل داشتند - دستگیر می نمود. آنگاه نصیری می بایست به اقامتگاه مصدق می رفت و فرمان شاه مبنی بر عزل مصدق را به دست وی می داد. اگر مصدق از قبول فرمان خودداری می ورزید، نصیری می بایست او را هم دستگیر می کرد. علاوه بر آن، یک گروه دیگر از سربازان گارد سلطنتی می بایست خطوط تلفن بازار را قطع می کردند و مراکز اصلی مخابرات و مقر مرکزی ستاد مشترک را تصرف می کردند. در همین زمان، زاهدی در رأس یک گردان تانک به سمت ایستگاه رادیو می رفت و در آنجا فرمان شاه را مبنی بر انتخاب زاهدی به نخست وزیری قرائت می کرد. انتظار نمی رفت عملیات با مقاومت زیادی روبه رو گردد. محافظان مصدق فقط به سلاح های سبک مجهز بودند. اگرچه فرماندهی این محافظان با سرهنگ علی دفتری، یک ملی گرای متعصب و برادرزاده مصدق بود، اما نظارت عالی بر آنها در اختیار ژنرال محمد دفتری قرار داشت که اگرچه با نخست وزیر نسبت خانوادگی داشت، اما به طور پنهانی با سلطنت طلبان همکاری می نمود. علاوه بر آن، مک کلور و اخوی، پیش از آن حمایت بیشتر فرماندهان رسته های تانک خصوصاً در پادگان بزرگ سلطنت آباد در شمال تهران را جلب نموده بود. یک افسر

بعدها نوشت که در روزهای پیش از کودتا، مشاوران نظامی امریکایی و همچنین سرهنگ اخوی و سرهنگ فرزندگان از پادگان‌ها بازدید کرده و به فرماندهان گفته بودند که مصدق تنها مانع دستیابی به توافق مطلوب در زمینه نفت است. مطابق نقشه کودتا، طرفداران مصدق می‌بایست به هنگام بیدارشدن، خود را درمقابل یک عمل انجام‌شده می‌یافتند. انتظار می‌رفت که طرفداران کاشانی در منزل بمانند. چون آیت‌الله بهبهانی از آیت‌الله‌العظمی بروجردی فتوای تازه‌ای مبنی بر مقابله با کمونیسم دریافت کرده بود. در صورتی که حزب توده و اعضای باقیمانده جبهه‌ملی - حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم - به خیابان‌ها می‌آمدند، برنامه‌ریزان کودتا اطمینان داشتند که می‌توانند آنها را سرکوب نمایند. از میان پنج گردان مستقر در تهران، چهارتای آن - گردان اول و دوم کوهستان، اول زرهی و دوم زرهی - تحت فرماندهی مستقیم سلطنت‌طلبان قرار داشت. فقط یکی از آنها، یعنی گردان سوم کوهستان، تحت فرماندهی یکی از ملی‌گرایان یعنی سرهنگ عزت‌الله ممتاز بود. اما جانشین فرمانده همین گردان نیز جزو سلطنت‌طلبان محسوب می‌شد. پس از ژوئیه 1952، ژنرال ریاحی، رئیس ستاد مشترک، این پنج گردان را تماماً تحت فرماندهی ملی‌گرایان قرار داد که بیشتر آنان مانند خود وی از طرفداران حزب ایران و فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های نظامی فرانسوی بودند. اما بسیاری از فرماندهان عملیاتی همچنان سلطنت‌طلب‌های آموزش‌دیده در امریکا و بریتانیا بودند. روزولت و همچنین شاه، از سوی سرهنگ اخوی و سرهنگ فرزندگان اطمینان یافته بودند که اکثریت چهل‌نفر فرمانده عملیاتی در تهران حامی کودتا هستند. انتظار نمی‌رفت که گردان سرهنگ ممتاز مقاومت چندانی از خود نشان دهد، چون فقط یک نیروی ذخیره پیاده نظام بود. در صورت مقاومت احتمالی این گردان، سلطنت‌طلبان روی قوای کمکی نیروهای تانک سرهنگ بختیار از کرمانشاه و سرهنگ ولی‌الله قرانی از رشت حساب می‌کردند. ویلبر با افتخار می‌گوید که سیا برای خریدن این افسران حتی یک سنت هم خرج نکرد. برادران رشیدیان و برادران بسکو برای آن‌که به کودتا ظاهری از حمایت مردمی ببخشند، مجبور بودند اعضای حزب سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران باشگاه تاج و لوطی‌ها و زورگیرهای محله‌های فاسد را در بازار جمع کنند، اینها وظیفه داشتند به وزرای کابینه و همچنین دفاتر سازمان‌های طرفدار مصدق حمله کنند. آنها می‌بایست در ایستگاه رادیو به کامیون‌های حامل کشاورزان روستایی ملحق می‌شدند که از املاک سیدضیا و ژنرال عرفا در خارج تهران به آن محل منتقل می‌گشتند. به عبارت دیگر، وظیفه اصلی این جماعت آن بود که سروصدای کودتا را زیاد کنند.

نقشه در آخرین ساعات 15 اوت به مرحله عمل درآمد. اما یکی از اعضای گارد سلطنتی که طرفدار حزب توده بود موضوع را به مصدق خبر داد و آنها نیز مصدق را در جریان گذاشتند. ریاحی، رئیس ستاد مشترک، نیروهای کمکی را از گردان سوم کوهستان به سرعت به اقامتگاه نخست‌وزیر اعزام کرد. هنگامی که نصیری نیمه‌های شب به آنجا رسید، درحالی‌که پیش از آن فاطمی و دو وزیر کابینه دیگر را دستگیر کرده بود، نه تنها با نگهبان‌های همیشگی منزل مصدق، بلکه با نیروهای کمکی روبه‌رو شد. مصدق دستور داد نصیری بازداشت شود و درضمن فرمان شاه را نیز به‌عنوان یک سند جعلی رد کرد. او معتقد بود شاه نمی‌توانسته چنین سندی را امضا کند، چون طبق قانون اساسی، وی حق عزل و نصب نخست‌وزیران را ندارد.

بلافاصله پس از این رسوایی، ریاحی متهمان اصلی را بازداشت نمود: افسران گارد سلطنتی (که ناآگاهانه شامل افرادی هم که کودتا را لو دادند می‌شد)؛ پرون و بهبودی از کاخ سلطنتی، سرهنگ اخوی، بقایی و مکی از مجلس و ژنرال نادر باتمانقلیچ از اتحادیه افسران بازنشسته، اما همه آنها در زندان‌های فاقد امنیت کافی بازداشت شدند. حتی به اخوی اجازه داده شد در بیمارستان اقامت کند، چون به‌شدت مریض بود. با این حال، ریاحی توانست سه دستگاه تانک را در خارج ایستگاه رادیو مستقر کند و همچنین سه گروهان کامل از گردان سوم کوهستان و سه دستگاه تانک را نیز به منزل نخست‌وزیر منتقل نماید. این اقدامات باعث شد دولت به خطا احساس امنیت کند. شاه با شنیدن خبر این آبروریزی، با هواپیمای تک‌موتوره خود به بغداد فرار کرد. برنامه‌ریزان کودتا در قبرس با ناامیدی همه‌چیز را رها نمودند.

اما در تهران، روزولت نقشه تازه‌ای در سر می‌پروراند. او حتی تهدید کرد که هرکس صحبت از شکست کند او را می‌کشد. طبق نقشه جدید، چهار گروهان سلطنت‌طلب تهران می‌بایست کار بازداشت مخالفان و تصرف نقاط

استراتژیک را انجام می‌دادند، درحالی‌که نیروهای تقویتی تانک، حرکت به سمت تهران را از کرمانشاه و رشت آغاز می‌کردند. اما برای آن‌که چهار گروهان تهران بتوانند از انبارهای تحت محافظت شدید، مهمات کافی به‌دست آورند و بدون هیچ مقاومتی به سمت اهداف خود حرکت نمایند، ایده درخشانی به ذهن روزولت رسید: باید کاری کرد که مصدق خود به نیروهایش دستور بدهد تا از اقدام خودداری کنند. ویلبر، روزولت و وودهاوس، این بخش مبتکرانه از کودتا را به سکوت برگزار می‌کنند تا نقش سفیر امریکا را در عملیات برجسته نکنند. نقشه جدید در 19 اوت به مرحله عمل درآمد.

دو روز پیش یعنی در 17 اوت، هندرسون درخواست کرده بود که با مصدق ملاقات فوری داشته باشد. بلافاصله پس از تلاش نافرجام برای کودتا، او با یک هواپیمای نظامی ویژه به تهران بازگشت. او 11 هفته از ایران غیبت داشت و بخشی از وقت خود را صرف هدایت کودتا از خارج نموده بود، اما دلیل دیگر غیبت وی این بود که می‌خواست به هنگام سقوط دولت در زمان پیش‌بینی شده، از نظرها پنهان باشد. در فرودگاه، وی مورد استقبال پسر مصدق و یک دسته از محافظان نظامی قرار گرفت. پسر مصدق به آنجا رفته بود که زمینه روابط با ایالات متحده را حفظ کند و هدف از اعزام محافظان نیز آن بود که سفیر درمقابل هجوم جمعیت خشمگین که به خیابان‌ها ریخته و علیه شاه شعار می‌دادند محافظت شود. جمعیت ضمن دفاع از جمهوری، مجسمه‌های شاه را در نقاط مختلف تهران به زیر می‌کشید. اگرچه بیشتر این تظاهرات حرکت‌های خودجوش علیه کودتای نافرجام بود، اما برخی از آنها نیز توسط لنکرانی، رشیدیان و برادران بسکو سازماندهی شده بود. به گفته ویلبر، این جاسوس‌ها دفتر حزب ملت ایران را به آتش کشیدند و مغازه‌های مرکز و جنوب شهر را غارت نمودند و همه این کارها را به اسم حزب توده انجام دادند.

ملاقات خصوصی هندرسون با مصدق در ساعات پایانی بعدازظهر 18 اوت صورت گرفت. هندرسون خود متن خلاصه و گمراه‌کننده این مذاکره را نوشت و برای وزارت امور خارجه فرستاد. اما مشروح جلسه در مقاله بسیار مفید تایم به چاپ رسید. هندرسون صحبت خود را با اشاره به این مطلب آغاز کرد که واشنگتن مطمئن نیست که آیا مصدق همچنان نخست‌وزیر قانونی ایران است یا خیر. مصدق جواب داد که طبق قانون اساسی، مجلس از اختیار انتخاب نخست‌وزیر برخوردار است و بنابراین، فرد منتخب همچنان نخست‌وزیر باقی خواهد ماند تا زمانی که جلسه بعدی پارلمان تشکیل شود؛ او همچنین تأکید نمود که انتخابات مجلس بعدی در آینده خیلی نزدیک برگزار خواهد گردید.

هندرسون در ادامه صحبت خود هشدار داد که ایران نمی‌تواند از امریکا انتظار همدردی داشته باشد. درحالی‌که جمعیت در خیابان‌ها اموال امریکایی‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد و فریاد می‌زند "یانکی، برو گمشو!" او تهدید نمود که تمام امریکایی‌ها - از جمله پرسنل سفارتخانه و زنان و فرزندان آنها - را از ایران خارج می‌نماید، مگر آن‌که برای ایجاد نظم و قانون، تدابیر قاطع و فوری اتخاذ گردد. این حرف مانند یک اولتیماتوم بود: اگر این اقدامات صورت نگیرد، ایالات متحده دیگر مصدق را به‌عنوان رئیس دولت قانونی ایران به رسمیت نخواهد شناخت. برعکس، هندرسون عنوان نمود که اگر اقدام لازم از سوی دولت به عمل آید، ایالات متحده ارائه کمک‌های بیشتر به ایران را مدنظر قرار می‌دهد. مصدق در حضور هندرسون به فرماندار نظامی تهران تلفن کرد و به او دستور داد که برای پاکسازی خیابان‌ها از قوای لازم استفاده به‌عمل آورد. مجله تایم چنین اظهارنظر کرد که "پس از این مذاکره، وقایع سرعت فراوان به خود گرفت" و "اشتباه مرگبار" مصدق این بود که دست ارتش را بدین ترتیب بازگذاشت. مصدق نه تنها تظاهرات خیابان را ممنوع اعلام کرد، بلکه برادرزاده خود، ژنرال دفتری را که مخفیانه با عوامل کودتا همکاری می‌کرد به سمت رئیس پلیس و فرماندار نظامی تهران برگزید. جبهه ملی و حزب توده که مشتاق بودند یک جبهه واحد را تشکیل دهند از هواداران خود خواستند که در خانه‌های خود باقی بمانند. سفارت امریکا به واشنگتن تلگراف زد که مصدق خود دستور ورود ارتش به خیابان‌ها را داده است. سفارت انگلستان طی بررسی پس از این حادثه، خاطرنشان ساخت که دستور مصدق برای شکستن صف تظاهرکنندگان یکی از تصمیماتی بود که سقوط وی را نزدیک ساخت. به همین ترتیب، وزارت خارجه انگلستان به هنگام اظهارنظر درخصوص گزارش سانسور شده

سفارت امریکا تأکید نمود که لحظه حیاتی و سرنوشت‌ساز در طول بحران زمانی فرارسید که مصدق ارتش را به خیابان‌ها فرستاد.

بدین ترتیب، 19 اوت با این وضعیت آغاز شد که طرفداران مصدق از آمدن به خیابان‌ها خودداری کردند، درحالی‌که دسته‌های سلطنت‌طلب، پلیس و ژاندارمری با دریافت فرمان دولت مبنی بر ایجاد نظم به قلب شهر رفتند. از همه مهم‌تر آن‌که هنگ اول زرهی به راحتی برای 32 دستگاه تانک خود از پادگان سلطنت‌آباد سوخت و مهمات دریافت کرد. در عین حال، گردان سوم کوهستان که طرفدار مصدق بود، در پادگان باقی ماند، زیرا مطمئن بود که حرکت دیگر نیروها به داخل شهر برای دفاع از دولت است. نیروهای سلطنت‌طلب به محض ورود به شهر نقشه اصلی کودتا را اجرا کردند. آنها مرکز مخابرات و ایستگاه رادیو را به اشغال خود درآوردند؛ خطوط تلفن بازار و گردان سوم کوهستان را قطع کردند؛ سلطنت‌طلبان بازداشت شده را آزاد نمودند (اعضای گارد سلطنتی، رهبران دسته‌های اوباش و قاتلان افشارطوس)؛ و رئیس ستاد مشترک و چندتن از وزرای کابینه را بازداشت کردند.

در همین زمان، نیروهای نظامی یک دسته از اوباش را که از جنوب تهران به راه افتاده بود و دفاتر پنج سازمان و هشت روزنامه را به آتش کشیده بود همراهی می‌نمودند. جای تعجب نیست که خبرنگاران غربی گرفتارتر از آن بودند که از این «نمایندگان واقعی مردم» عکس بگیرند. یکی از این خبرنگاران به صورت گذرا اشاره کرد که تعداد جمعیت سلطنت‌طلبان – مسلح به چماق – در ابتدا 500 نفر بود، ولی پس از حمایت سربازان، افراد پلیس و ژاندارم‌ها تعداد آنان به 3000 نفر افزایش پیدا کرد. یک روزنامه‌نگار دیگر این وضعیت را پیشرفت مضحک نامید.

احتمالاً تعدادی از طرفداران کاشانی هم در این جماعت حضور داشتند؛ یک دیپلمات عراقی گزارش داد که شاه یک روز پس از بازگشت پیروزمندانه خویش، اقدام بی‌سابقه‌ای را انجام داد و کاشانی را به منزل خود دعوت نموده، برای همکاری در اعاده سلطنت از وی تشکر نمود. پرده آخر نمایش در بعدازظهر آن روز اجرا شد. یعنی هنگامی‌که 27 تانک شرمین محل سکونت مصدق را که تحت حمایت نیروهای سرهنگ ممتاز و سه دستگاه تانک وی بود، محاصره کردند. نبرد آنها سه ساعت به طول انجامید و قسمت اعظم ساختمان تخریب شد. در جریان این محاصره، رهبران حزب توده پیشنهاد کمک نمودند، اما مصدق از قبول آن خودداری نمود – یا به دلیل آن‌که از میزان توانایی واقعی آنها آگاهی داشت و یا بدان جهت که هنوز به حرف‌های هندرسون اعتقاد داشت – (او حتی در جریان محاکمه خود نیز ایالات متحده را مستقیماً متهم نداشت). شاید هم علت این رفتار مصدق آن بود که طالب خشونت بیشتر نبود؛ آنها که با وی در محاصره افتادند تعریف می‌کنند که او حتی حاضر نشد از جبهه‌ملی کمک بخواهد. یکی از وزرا توضیح داد که او می‌خواست به هر قیمتی که شده از بروز جنگ داخلی اجتناب کند، چون این امر ممکن بود به تقسیم ایران میان انگلستان و شوروی بینجامد. به گفته خبرنگار نیویورک تایمز که در تمام مدت کودتا در صحنه حضور داشت، میزان تلفات در زدوخورد بیرون منزل مصدق بالغ بر 100 زخمی و 300 تن کشته بود. (20 اوت 1953). تایم هم آمار مشابهی را ارائه داد (31 اوت 1953). اما آرنودو بورشگریس (Arnaud de Burchgrace) که در آن زمان مخبر نیوزویک بود و بعدها سردبیر واشنگتن تایمز شد، یک هفته بعد به محل حادثه رسید و گزارش داد که فقط 63 نفر در شورش عمومی علیه مصدق کشته شده‌اند، (31 اوت 1953). به همین ترتیب، روزنامه کریستین ساینس مانیتور (Christian Science Monitor) ادعا نمود که شورش مردمی، به دلیل آن اتفاق افتاد که شاه ایران فردی بود لیبرال، پیشرو و قهرمان اصلاحات، در حالی‌که مصدق فردی بود پوچ‌گرا، ضد خارجی و به شدت معتقد به حکومت توده‌ای مردم.

بدیهی است اندک روزنامه‌های منتشر شده در تهران از ذکر آمار تلفات خودداری کردند و در عوض در این خصوص به داد سخن پرداختند که مردم بازار، محله‌های فقیر جنوب شهر و حتی مردم روستاها تا چه حد میهن‌پرستی از خود نشان دادند و با اشتیاق به مرکز تهران سرازیر شدند تا عشق بی‌پایان خویش را نسبت به شاه نشان بدهند. هنوز گرد و غبار درگیری‌ها فرو ننشسته بود که آیزنهاور خطاب به مستمعین خود در کاخ سفید اعلام نمود، ارتش میهن‌پرست به همراه مردم به دلیل نفرتشان از کمونیسم و عشق به سلطنت به پیروزی رسیدند. (اسناد خارج‌شده از طبقه‌بندی کاخ سفید، 1978، کاخ سفید، سند 318). این سخنرانی وی، دیدگاه امریکا را خصوصاً برای

محققان در طی 30 سال بعد تعیین نمود. پیترو آوری (Peter Avery)، استاد زبان فارسی دانشگاه کمبریج ادعا کرد "موجی که علیه مصدق به پاخاست، ناشی از معایب خود وی بوده است - معایبی همچون توهمات، نزدیکی با حزب توده، روش‌های دیکتاتورمآبانه و البته ناتوانی در مصالحه با انگلستان". جرج لنچووسکی (George Lenczowski)، استاد علوم سیاسی دانشگاه برکلی چنین استدلال نموده که مردم غیرنظامی از جان گذشته، بدون کمک نیروهای خارجی، با نبرد قهرمانانه خود برای بیرون راندن نخست‌وزیر یاغی، استقلال کشور را نجات دادند. به همین ترتیب، کاتم - حتی پس از نارضایتی از سیا و شاه - بر این عقیده بود که 19 اوت بیشتر یک جنبش خودجوش مردمی بود که هراس کشور از کمونیسم و نارضایتی آنها از مصدق را نشان می‌داد.

پس از کودتا

کودتا زمینه‌ساز ملی‌زدایی از صنعت نفت بود. دولت جدید ایران پس از کودتا امتیاز نفت ایران را به کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ واگذار نمود. به‌ظاهر، شرکت ملی نفت ایران همچنان تصدی امور نفت ایران را در دست داشت، اما درحقیقت، کنسرسیوم مزبور کنترل کامل مدیریت، پالایش، تولید و توزیع نفت را به‌دست گرفت. 40٪ سهام کنسرسیوم به شرکت نفت ایران و انگلیس رسید که نام خود را به بریتیش پترولیوم (British Petroleum- BP) تغییر داد، 14٪ به شریک BP یعنی رویال شل تعلق پیدا کرد (بدین ترتیب اکثریت سهام متعلق به انگلیسی‌ها بود)؛ 40٪ سهام از آن شرکت‌های امریکایی شد و 6٪ نیز به شرکت نفت دولتی فرانسه تعلق یافت. کنسرسیوم می‌بایست 50٪ سود خود را به ایران می‌داد. به گفته کاردار جدید بریتانیا، فرمولی که ایجاد شده بود، کنترل لازم را در اختیار کنسرسیوم قرار می‌داد. ایالات متحده برای شیرین‌تر کردن معامله 40 میلیون دلار کمک برای ایران صادر کرد. 28 میلیون دلار از این کمک در ماه سپتامبر و 5 میلیون دلار آن مخفیانه و درست در روز پس از کودتا به ایران تعدیل گردید.

این کودتا همچنین خاستگاه یک دوران سرکوب سیاسی بود. بلافاصله پس از وقوع کودتا، نظامیان، مصدق و نزدیک‌ترین دوستان وی در کابینه را به همراه 1200 تن از فعالان حزب توده دستگیر نمودند.

تعداد دستگیرشدگان تا آگوست 1954 به 4000 تن رسید. تعداد زیاد افراد دستگیرشده عده‌ای را از این موضوع متعجب ساخت که چرا حزب توده از وقوع کودتا پیشگیری نکرده است. حقیقت آن است که کل تعداد این افراد در مقایسه با افراد رسمی ارتش (بیش از 15000 نفر) و افراد وظیفه (بیش از 51000 نفر) ناچیز بود. نکته مهم آن‌که بیشتر افراد بازداشت شده پزشک، مهندس، معلم و افسران پلیس، ژاندارمری و پیاده‌نظام‌هایی بودند که در نقاط خارج از مراکز خدمت می‌کردند. فقط 26 تن از این افراد جزو سواره نظام بوده، تنها دونفر از آنان در تهران، تانک در اختیار داشتند (یکی از آنها مشغول دفاع از منزل مصدق بود و دیگری در خارج ایستگاه رادیو به مقاومت در برابر کودتاچیان پرداخت).

به‌طورکلی، رفتار رژیم جدید ایران با جبهه‌ملی ملایم ولی با حزب توده بسیار خشن بود. مصدق، بیشتر وزرای کابینه و افسران نظامی مورد اعتماد وی با احکام حبس درحدود سه‌سال مواجه شدند. محاکمه شدیداً سیاسی مصدق باعث دردسر زیادی برای رژیم شد؛ به‌جای آن‌که دادگاه نظامی او را محاکمه نماید، مصدق دادگاه را به محاکمه کشید. از میان وزرای مصدق، فقط دکترفاطمی اعدام شد. او پس از شکست کودتای اول، خواهان تشکیل جمهوری گردید و پس از کودتای 28مرداد در یکی از مخفیگاه‌های زیرزمینی پنهان شد و از اتحاد میان توده و جبهه‌ملی دفاع کرد.

حزب توده با رفتاری به‌شدت خشونت‌آمیز روبه‌رو شد. بین سال‌های 1953 و 1958 رژیم، 11 تن از اعضای این حزب را زیر شکنجه به قتل رساند، 31 نفر از آنها را اعدام کرد، 52 نفر دیگر را به اعدام محکوم نمود (این احکام بعدها به حبس ابد گاهش یافت)، 92 نفر را به حبس ابد با اعمال شاقه و 100 نفر را نیز به حبس از 1 تا 15 سال محکوم ساخت.

براساس گزارش سفارتخانه‌های انگلستان و آمریکا، اعدام‌های نخست با سروصدای زیاد انجام شد، اما اعدام‌های بعدی به دلیل ترس از اعتراضات مردمی، شجاعت محکومان در مقابل مرگ، اکراه جوخه‌های آتش از تیراندازی مستقیم به طرف محکومین و تصور عموم مبنی بر این‌که ایالات‌متحده دولت ایران را به چنین کارهای وحشیانه‌ای واداشته، در خفا صورت گرفت.

این تصور عمومی کاملاً درست بود. وزارت خارجه انگلستان توضیح داد که شدت سرکوب، ناشی از تمایل دولت ایران برای جلب نظر ایالات‌متحده است که ایران انتظار زیادی برای کمک از آن کشور دارد. سفارت ایالات‌متحده در تحقیق گسترده‌ای که در مورد حزب توده انجام داد چنین عنوان کرد که فقط سرکوب گسترده می‌تواند این حزب را در هم بشکند و تطمیع اجتماعی - اقتصادی اثر چندانی ندارد، چون بیشتر اعضای حزب افراد متخصص یا کارگران ماهر کارخانه‌ها با حقوقی مناسب هستند. گزارش مزبور با این استدلال از سرکوب دفاع کرد که پای شکسته را باید تا زمان جوش خوردن شکستگی گچ گرفت و از حرکات زیانبار آن جلوگیری کرد. گزارش مزبور در پایان با تلخی اضافه می‌کرد: "این عقیده که کمونیسم از سرکوب تغذیه می‌کند خود زاییده ذهن کمونیست‌هاست."

در طرح اصلی عملیات آژاکس به این مطلب اشاره شده بود که اگر عملیات شکست بخورد، برای آمریکا آثار بسیار سنگینی دربر خواهد داشت؛ منظور از این آثار، قطع روابط دیپلماتیک و اخراج تمام امریکایی‌ها از ایران بود. البته کودتا پیروز شد و چنین آثار زیانباری به‌وقوع نپیوست، ولی اگر طراحان اصلی کودتا اکنون زنده بودند اذعان می‌کردند که آثار بلندمدت کودتا برای آمریکا فاجعه‌آمیز بوده است.

کودتا همان لکه ننگ انگلستان را بر دامن آمریکا نشانده، یعنی شناخته‌شدن به‌عنوان یک قدرت استعمارگر؛ تصویری که موجب عدم اعتماد عمیق در روابط میان ایران و ایالات‌متحده گردید. این کودتا موجب شکل‌گیری یک نظام دیکتاتوری شد که هر روز بیش از پیش محبوبیت خود را از دست می‌داد و دچار فساد می‌شد. کودتای 28 مرداد میخی بود بر تابوت نظام سلطنتی، چرا که آن را با قدرت‌های استعماری پیوند زد. کودتا، ارتش ایران را دست‌نشانده شاه، سیا و MI-6 نشان داد؛ احزاب سکولار یعنی توده و جبهه‌ملی را متلاشی ساخت و راه را برای ظهور مخالفان مذهبی به رهبری [آیت‌الله] خمینی باز کرد. مصدق بی‌طرف جای خود را به [آیت‌الله] خمینی مذهبی داد. جنبش مصدق نتوانست رهایی ملی را به همراه بیاورد، اما سال‌ها بعد این رهایی در قالب جنبش [آیت‌الله] خمینی ظاهر شد. نقش کودتا بر فرهنگ ایران نیز عمیق بود، ملت ایران دچار این توهم شد که دست بیگانگان همواره امور ایران را اداره می‌کند؛ و به این اعتقاد رسید که تنها راه جلوگیری از تکرار کودتای 1953 توسل به زور است. به‌طور خلاصه، کودتا ضربه سختی به لیبرالیسم و همچنین به سوسیالیسم و ملی‌گرایی سکولار وارد ساخت. در سال 1981، در چهاردهمین سالگرد وفات مصدق، [آیت‌الله] علی‌خامنه‌ای که اکنون رهبر ایران است، اعلام کرد: "ما مثل آئنده (و مصدق) لیبرال نیستیم که سیا بتواند ما را سرنگون کند." این نگرش همچنان بر ایران امروز سایه افکنده است.

یادداشت‌ها:

*مایلم از کنگره نیروهای مختصص (Professional Staff Congress) و دانشگاه شهر نیویورک به‌خاطر اجازه سفری که در سال 1982 برای رفتن به لندن و تحقیق در مورد بحران نفت ایران در سال‌های 53 - 1951 برای من دریافت کردند تشکر کنم. همچنین باید از اریک هوگلاند (Eric Hugland) برای نظراتش و از حمید احمدی، هدایت‌الله متین‌دفتری و سینا سعیدی به‌خاطر مطالبی که در اختیارم گذاشتند تشکر نمایم.

*برای بحث در مورد اسناد سیا نگاه کنید به مقاله تی.واینر (T.Weiner) باعنوان "سیا در بیان حقایق سال‌های اول جنگ سرد، کند است." در نیویورک تایمز، 8 آوریل 1996؛ "سیا مدارک کودتای 1953 ایران را نابود کرده است"، در نیویورک تایمز 29 می 1997؛ "سیا به قول خود عمل نکرد و گشودن پرونده‌های جنگ سرد را به تعویق

انداخت." در نیویورک تایمز 15 ژوئیه 1998؛ مقاله کیمبال (Kimbal) با عنوان "طبقه‌بندی شده!" در نشریه Perspectives، فوریه 1997، صفحات 9-10 و 22-23.

* در طول جنگ سرد، وزارت خارجه انگلستان دولت ایران را قانع کرد که پروفیسور ال ساتن (Elwell – Sutton) را به ایران راه ندهد، چون وی "ضدانگلیسی، ضداستعمار و ضدشاه" است. اندکی پس از کودتا، ال ساتن کتاب "نفت ایران" را نوشت که از محدود کتاب‌هایی بود که مصدق را می‌ستود. هیچ دانشگاه و روزنامه تجاری در انگلستان به این کتاب اشاره نکرد. ناشر کتاب (Lowrence and Wishart) بود. [این کتاب توسط دکتر رضا رئیس طوسی، با عنوان "نفت ایران" ترجمه شده است].

* به عنوان یک تحلیل عالی از نحوه تصویرکردن مصدق توسط رسانه‌های امریکا مراجعه کنید به کتاب دورمان (W.Dorman) و فرهنگ (M.Farhang)، 1987.

* در سال 1951، 1500 تانکر در جهان وجود داشت: 395 فروند آن امریکایی، 214 فروند نروژی و 155 فروند آن پانامایی بود و تقریباً همگی در مالکیت شرکت‌های بزرگ نفتی قرار داشت. فقط 10 فروند نفتکش در اختیار شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود. در یادداشت سیا، ویلبر می‌نویسد که به گفته سرهنگ نصیری، شاه فرمان را به اصرار ملکه ثریا امضا کرد، اما اضافه می‌کند "این مطلب را نمی‌توان تأیید کرد." در مکالمه‌ای با من در سال 1969، ویلبر این عقیده را در ذهن من به وجود آورد که خودش امضای شاه را جعل کرده است. این موضوع شاید علت تأخیر دو روزه تلاش اول برای کودتا را توضیح بدهد. روزولت ادعا می‌کند که دلیل تأخیر، بی‌کفایتی ایرانی‌ها و مشکلات داخلی کاخ سلطنتی برای امضای فرمان بود. اما علت می‌توانست آن باشد که فرمان برای امضا توسط ویلبر با هواپیما به قبرس فرستاده شد. پس از غارت منزل مصدق، فرمان مفقود شد.

* دو تن از اعضای حزب توده عضو گارد سلطنتی بودند؛ ستوان عبدالصمد خیرخواه و ستوان مهدی همایونی. برای بررسی نقش احتمالی این دو در جلوگیری از موفقیت کودتا نگاه کنید به کتاب‌های جوانشیر (1987، صص 79-278)؛ کیانوری (1992، صص 264-66)؛ امیر خسروی (1996، صص 526-27)؛ خسرو پناه (1998، صص 24-73).

* فقط شخص هندرسون می‌توانست محتوای مکالمات خود با مصدق را فاش کند. او در گزارش رسمی خود به واشنگتن، موضوع دادن اولتیماتوم را چندان برجسته نکرده است. نگاه کنید به "مصاحبه سفیر امریکا با مصدق" در سند "F.O371/Persia 1953/104570" یادداشت‌های خصوصی هندرسون موید گزارش غیررسمی و مفصل‌تری است که در تایم به چاپ رسید.

* در مورد شواهد پیشنهاد کمک حزب توده به مصدق، نگاه کنید به: F.O371/Persia 1957 12?075: داورپناه 1979، کیانوری 1992، صص 276-79.

توضیح: متن اصلی به همراه ده‌ها منبع و مأخذ این مقاله تحقیقی در دفتر نشریه و همچنین در سایت اینترنتی www.meisami.com موجود است.

سوتیترها:

انگلیسی‌ها یک شبکه غیررسمی را در داخل نیروهای مسلح اداره می‌کردند. از زمان جنگ دوم، این شبکه از میان افسران محافظه‌کار که عمدتاً به خانواده‌های اشرافی تعلق داشتند، تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از:

ژنرال حسن عرفا، ژنرال [سرهنگ] تیمور بختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلانشاه و از همه مهم‌تر، سرهنگ حسن اخوی که سال‌ها رئیس اداره اطلاعات ارتش بود

درس روشنی که ویلبر از کل عملیات گرفت آن بود که اگر سیا بخواهد کودتاهای مشابهی را در دیگر نقاط جهان تدارک ببیند، نخست باید شمه‌ای از زندگی نظامیان محل کودتا را گردآوری نماید. به گفته وی، سیا باید اطلاعات تفصیلی شخصی، ولو اطلاعات پیش پا افتاده نظامیان را در اختیار داشته باشد تا دقیقاً بداند که افسر مربوطه کیست، چه چیزی موجب خشنودی وی می‌شود، دوستان وی چه کسانی هستند و امثال آن

ژنرال زاهدی، وزیر سابق کشور دولت مصدق از اکتبر 1951 به انگلیسی‌ها چراغ سبز نشان داده بود. زاهدی خود را به‌عنوان بهترین نامزد رهبری کودتا شناساند که از حمایت افراد زیادی در ارتش برخوردار بود. اگرچه ادعاهای وی تا حدود زیادی توخالی از آب درآمد، اما در عین حال تعدادی از نظامیان که در زمان جنگ به‌دلیل ارتباط با آلمان نازی در حبس بودند از او طرفداری می‌کردند

قدرت اصلی زاهدی در میان شاخه مذهبی جبهه‌ملی نهفته بود: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته جنبش ملی‌گرای ایران (کاشانی و زاهدی در زمان جنگ در یک اردوگاه اسیر بودند)؛ سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس یعنی مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده

در سال 1952، رابطه میان شاخه‌های سکولار و مذهبی جبهه‌ملی به‌دلیل اختلاف بر سر چند موضوع تیره شد: تفسیر قوانین قرآنی، حق رأی بانوان، مالیات بازاریان، فروش مشروبات الکلی و تعیین متصدیان برخی پست‌های عالی، خصوصاً وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش

متخصص اصلی سیا در امور ایران ویلبر بود. او که اغلب به‌عنوان "جاسوس جنتلمن" شناخته می‌شد، درحقیقت یک مأمور مخفی حرفه‌ای بود که از دهه 1930 تحت عناوین مختلف – از قبیل باستانشناس، متخصص تاریخ هنر و کارشناس نسخ جعلی – به خاورمیانه سفر می‌نمود

سیا در تهران یک مأمور جوان به‌نام ریچارد کاتم (Cottam) نیز داشت. این جوان با استعداد بعدها استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا شد. او اطلاعات مختلفی را نه‌تنها در مورد حزب توده بلکه درخصوص حزب زحمتکشان بقایی و حزب دست‌راستی افراطی آریا و سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران) جمع‌آوری کرده بود

وزارت خارجه انگلستان از منابع دیگر شنیده بود که حزب زحمتکشان بقایی از امریکایی‌ها وجوه مخفیانه دریافت می‌کرد. در هفته کودتا، سیا آن‌قدر پول خرج روحانیون [درباری] کرد که اصطلاح "دلارهای بهبهانی" رواج یافت و قیمت ارز در بازار سیاه به یک سوم تنزل پیدا کرد

سیا و MI-6 برای تدارک کودتا با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند تا اراده شاه را تقویت نمایند. آنها نمایندگان بلندپایه‌ای را به ملاقات وی می‌فرستادند تا به وی اطمینان دهند که اجرای کودتا امکان‌پذیر است و دو کشور به‌طور کامل از آن حمایت می‌نمایند

برادران رشیدیان و برادران بسکو برای آن‌که به کودتا ظاهری از حمایت مردمی ببخشند، مجبور بودند اعضای حزب سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران باشگاه تاج و لوطی‌ها و زورگیرهای محله‌های فاسد را در بازار جمع کنند، اینها وظیفه داشتند به وزرای کابینه و همچنین دفاتر سازمان‌های طرفدار مصدق حمله کنند

هندرسون صحبت خود با مصدق را با اشاره به این مطلب آغاز کرد که واشنگتن مطمئن نیست که آیا مصدق همچنان نخست‌وزیر قانونی ایران است یا خیر. مصدق جواب داد که طبق قانون اساسی، مجلس از اختیار انتخاب

نخست‌وزیر برخوردار است و بنابراین، فرد منتخب همچنان نخست‌وزیر باقی خواهد ماند تا زمانی که جلسه بعدی پارلمان تشکیل شود؛ او همچنین تأکید نمود که انتخابات مجلس بعدی در آینده خیلی نزدیک برگزار خواهد گردید

کودتا زمینه‌ساز ملی‌زدایی از صنعت نفت بود. دولت جدید ایران پس از کودتا امتیاز نفت ایران را به کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ واگذار نمود. به‌ظاهر، شرکت ملی نفت ایران همچنان تصدی امور نفت ایران را در دست داشت، اما درحقیقت، کنسرسیوم مزبور کنترل کامل مدیریت، پالایش، تولید و توزیع نفت را به‌دست گرفت

این کودتا همچنین خاستگاه یک دوران سرکوب سیاسی بود. بلافاصله پس از وقوع کودتا، نظامیان مصدق و نزدیک‌ترین دوستان وی در کابینه را به همراه 1200 تن از فعالان حزب‌توده دستگیر نمودند

کودتا همان لکه ننگ انگلستان را بر دامن امریکا نشاند، یعنی شناخته‌شدن به‌عنوان یک قدرت استعمارگر؛ تصویری که موجب عدم اعتماد عمیق در روابط میان ایران و ایالات‌متحده گردید. این کودتا موجب شکل‌گیری یک نظام دیکتاتوری شد که هر روز بیش از پیش محبوبیت خود را از دست می‌داد و دچار فساد می‌شد

کودتای 28 مرداد میخی بود بر تابوت نظام سلطنتی، چرا که آن را با قدرت‌های استعماری پیوند زد.